

سیری در کتاب سیاستنامه یا سیرالملوک

○ احمد ملک

عهده داشت. صاحب تجارت السلف در مورد خواجه نظام الملک می‌نویسد: «عبارت از نام این وزیر به خواجه خواهیم کرد، زیرا که خواجه‌گی جهان باسحقاقی داشت و تا جهان بود در دین اسلام مثل او وزیر نیامد...»^۱ خواجه با تدبیر و فراستی که داشت جهان را از شرق و غرب مسخر تیغ سلطان و قلم خویش گردانید و دشمنان دولت سلجوقی را نابود و خود همراه لشکر به هر طرف روان بود. در کتاب *راحه الصدور* آمده است: «گویند خواجه در ایام وزارت با سلطان از جیحون بگذشت و اجرت کشتی‌بانان جیحون ده هزار دینار بر والی انطاکیه نوشت، او را گفت از جیحون تا انطاکیه نه ماه راه است ملاحان را جهت اجرت تا آنجا رفتن متعذر باشد، گفت راست می‌گویند اما غرض من آن است که طول و عرض مملکت سلطان کسانی که ندانند معلوم کنند و این برات را خود لشکریان، از کشتی‌بانان بخرند و هم اینجا به ایشان رسد.»^۲

سرانجام به علت سعایت بدخواهان، بین ملکشاه و خواجه کدورت پیش آمد... ملکشاه از قدرتی که خواجه و فرزندان و دامادهای او به هم رسانیده بودند، در هراس و وحشت به سر می‌برد و از طرفی بدگویان و حاسدان دشمنان خواجه که در دیار کم نبودند، این شکاف‌ها که بین خواجه و ملکشاه ایجاد شده بود را عمیقتر کردند چنانکه در این مورد هندوشاه می‌نویسد: «اتفاقاً عثمان پسر خواجه حکومت مرو داشت و میان او و شحنه مرو بهم برآمد و شحنه از بندگان خاص سلطان بود عثمان بفرمود تا شحنه را بگرفتند و باز نگه داشت شحنه به خدمت سلطان آمد و حال بنمود و این حرکت ماده تغیر شد و سلطان بغایت برنجید. ارکان دولت را پیش خواجه پیغام فرستاد و گفت خواجه بگویند که اگر در ملک شریکی آن حکم دیگری است و اگر تابع منی چرا حد خویش نگاه نمی‌داری و فرزندان و اتباع خویش را تأدیب نمی‌کنی که بر جهان مسلط شده‌اند تا حدی که حرمت بندگان ما را نگاه نمی‌دارند. اگر می‌خواهی بفرمایم که دوات از پیش تو بگیرند، ایشان به خدمت خواجه آمدند و پیغام ادا کردند. خواجه برنجید و در خشم شد و گفت به سلطان بگویند که تو نمی‌دانی که من در ملک شریک توام و تو به این مرتبه به تدبیر من رسیده‌ای، دولت آن تاج بر این دوات بسته است هرگاه این دوات برداری آن تاج بردارند»^۳. در حالیکه این ناراحتی و کدورت بین خواجه نظام الملک و ملکشاه ادامه داشت، ملکشاه عازم بغداد گردید، در نزدیکی کرمانشاه در محلی به نام صحنه، خواجه نظام الملک ظاهراً بدست یکی



- سیاست‌نامه (سیرالملوک)
- تألیف: خواجه نظام الملک طوسی
- به کوشش: دکتر جعفر شعار
- ناشر: کتابهای جیبی چاپ دوم، ۱۳۵۸

- سیرالملوک (سیاست‌نامه)
- تألیف: خواجه نظام الملک
- به اهتمام: هیوبرت دارک
- ناشر: علمی و فرهنگی
- چاپ اول ۱۳۴۰، چاپ دوم ۱۳۷۸

کتاب سیاست‌نامه یا سیرالملوک اثر معروف خواجه نظام الملک طوسی، وزیر مشهور و پرآوازه سلجوقی است. خواجه نظام الملک در سال ۴۰۸ یا به قولی ۴۱۰ هجری قمری در یکی از روستاهای طوس زاده شد و به همین جهت به طوسی معروف گردید. خانواده او اصلاً اهل بیهق (سبزوار) و از دهاقین آنجا بوده‌اند. او دوران تحصیل را در طوس سپری کرد و قرآن و علوم دینی و فقه شافعی و حدیث و سایر علوم متداول آن زمان را آموخت. زندگی خواجه با فراز و نشیب‌های فراوانی همراه بوده است که بعد از مدتی از او مردی جهان‌دیده و با تجربه ساخت. وی ابتدا وزیر الب ارسلان پسر چغری بیک حاکم خراسان بود. بعد از مرگ طغرل و به پادشاهی رسیدن برادرزاده‌اش الب ارسلان، خواجه به وزارت دولت سلجوقی رسید و پس از کشته شدن عمیدالملک کندری، وزیر معروف طغرل، بر قدرت خواجه در وزارت افزوده شد و خواجه بدون رقیب و بلامنازع وزارت ممالک پهناور سلجوقی را به عهده گرفت.

در مورد قتل عمیدالملک محمد عوفی و راوندی و هندوشاه نخبجویی مطالبی آورده‌اند که در اینجا نوشته هندوشاه را نقل می‌کنیم: «چون سلطنت بر الب ارسلان مقرر گشت، نظام الملک عمیدالملک را با چندان حشمت و مهابت و مال و عظمت بدید، سلطان را بر آن داشت که عمیدالملک را از پیش برگیرد. سلطان بفرمود تا عمیدالملک را بگرفتند و به مرو آوردند و بعد از مدتی دو غلام فرستاد تا او را بکشند. غلامان پیش عمیدالملک رفتند و او را تب بود، حکم سلطان برسانیدند و او از ایشان چندان مهلت خواست که غسل کند و نماز گذارد و وصیت بجای آورد و چون فارغ گشت او را بکشند و سر او را به کرمان بردند پیش سلطان و تنش را در کریاسی پیچیدند و در کندر دفن کردند»^۱. در کتاب *راحه الصدور* آمده است که عمیدالملک در آستانه مرگ به مامور سلطان گفت: «که چون فرمان شاه بجای آوردی این پیغام را به سلطان گزاری و یکی به خواجه، سلطان را بگوی اینت خجسته خدمتی که به من خدمت شما بود. عمت (طغرل) این جهان به من داد تا بر آن حکم کردم و تو آن جهانم دادی و شهادتم روزی کردی. پس از خدمت شما دنیا و آخرت یافتم. و وزیر را بگوی که بدبختی و زشت قاعدتی در جهان آوردی بوزیر کشی أرجو که این سنت در حق خویش و اعقاب یازبینی»^۲

خواجه نظام الملک حدود سی سال وزارت دولت سلجوقی یعنی وزارت دو پادشاه مقتدر، الب ارسلان و ملکشاه را به

از فدائیان اسماعیلی به نام ابوطاهر ارانی به قتل رسید. (رمضان ۴۸۵) شدت حادثه به حدی بود که فریاد و خروش از اردوگاه برخاست و بیم طغیان می‌رفت که «سلطان سوار شد و مردم را ساکت گردانید». پس از مرگ خواجه به فاصله چند روز بعد، ملک‌شاه به مرگ مرموزی درگذشت که کیفیت مرگ ملک‌شاه در کتاب‌های راحة‌الصدور و الکامل به تفصیل آمده است.

امیر معزی شاعر معروف عصر سلجوقی این قطعه شعر را به همین مناسبت سروده است:^۶

رفت در یک مه به فردوس برین دستور پیر
شاه برنا از پی او رفت در ماه دگر
ای درینا آن چنان شاهی وزیری این چنین
قهر یزدانی بین و عجز سلطانا نگر

بعد از مرگ خواجه، دولت سلجوقی در سراسیمه سقوط افتاد. در اینجا لازم به ذکر است داستان سه یار دستانی که در برخی از کتاب‌های تاریخ آمده است و پروفیسور براون به تحلیل آن پرداخته در رابطه با موضوع فوق شایسته تأمل است.^۷

نظام‌الملک مردی دانشمند، متدین و بخشنده بود. در سخن کم گوی بود. محضر او همواره پر بود از قاریان و فقها و پیشوایان و مردان نیک‌اندیش. او به ساختن مدارس در سایر سرزمین‌ها کمک‌های زیادی کرد و مقرری کلان برای آنها برقرار داشت. خواجه از باب ارادتی که به فقهاء و متصوفه داشت مدارس و خانقاه‌های زیادی بنا نهاد. او مدیری بود بغایت کاردان و لایق، سیاستمداری تیزبین و در تأمین نظم و آسایش عموم و ترویج دین و دانش از هیچگونه مساعدت و کوشش فروگذاری نداشت. یکی از کارهایی که در آغاز صدارت انجام داد، تأسیس مدارس معروف به «نظامیه» است که استادانی مانند امام غزالی در آن تدریس می‌کردند و شاگردانی مانند سعدی در آنها تحصیل می‌نمودند. نظامیه‌ها در بغداد و شهرهای خراسان مانند بلخ و نیشابور و اصفهان دایر شدند. امیر معزی شاعر معروف در مدح او گفته است:^۸

تو آن خجسته وزیری که از کفایت تو

کشید دولت سلجوقی سر به علین

تو آن ستوده مشیری که در فتوح و ظفر

شدمت کلک تو با تیغ شهریار قرین

«نظام‌الملک از مرتبه‌ای ساده به این عظمت مقام رسیده بود و به قول خود او وقتی در جوانی به غیر از سه دینار نداشت و چهار دینار وام کرد تا توانست اسبی به هفت دینار بخرد و بعدها در ایام وزارت وقتی خبر آوردند پانصد اسب عربی او در آب غرق شده‌اند از این جریان خم به ابرو نیاورد.»^۹ اقتدار او به حدی بود که دو سلطان بزرگ سلجوقی یعنی ملک‌شاه و اب اسلان نظر او را اطاعت می‌نمودند، خلفای عباسی از اراده او سرنمی‌پیچیدند، شاهان روم و غزنه در سایه حمایت او می‌زیستند، سلطان عرب در رکاب او پیاده می‌رفت و سم اسب او را می‌بوسید، ملوک اطراف نامه‌های او را بر سر و چشم می‌گذاشتند و پوشیدن خلعت او را افتخار می‌دانستند.^{۱۰}

تجارتی که نظام‌الملک در سالیان وزارت کسب کرد در کتابی به نام سیاست‌نامه یا سیرالملک در پنجاه فصل جمع‌آوری نمود که در زمره یکی از بهترین آثار ادبی و تاریخی می‌باشد. تألیف این کتاب توسط نظام‌الملک به اشاره ملک‌شاه بوده است. چنانکه خواجه در مقدمه سیاست‌نامه نوشته است: «ملک‌شاه به بنده و دیگران پرسید که هر یک در معنی ملک اندیشه کنید و بنگرید تا چیست که در عهد و روزگار ما نه نیک است و بر درگاه و در دیوان و بارگاه و مجلس ما شرط به جای نمی‌آورند یا بر ما پوشیده شده است

خواجه نظام‌الملک حدود سی سال وزارت دولت سلجوقی یعنی وزارت دو پادشاه مقتدر، الب اسلان و ملک‌شاه را به عهده داشت

این کتاب بعدها مورد تقلید نویسندگان و مورخان قرار گرفته است. چنانکه غزالی در کتاب نصیحة الملوک و مؤلف تاریخ بناکتی و محمد عوفی در کتاب جوامع الحکایات، هر کدام به نحوی از کتاب سیاست‌نامه خواجه متأثر شده‌اند

و کدام شغل است که پیش از این، پادشاهان شرایط آن را به جای می‌آورده‌اند و ما تدارک آن نمی‌کنیم؟ و نیز هر چه از آیین و رسم ملک و ملوکی است و در روزگار گذشته بوده است، از ملوک سلجوقی بپندیشید و روشن بنویسید و بر رأی ما عرضه کنید تا در آن تأمل کنیم و بفرماییم تا پس از این کارهای دینی و دنیوی بر آئین خویش رود...»^{۱۱} خواجه این مهم را برعهده می‌گیرد و دیگران هم اقدام به این کار می‌کنند اما گویا تنها نوشته خواجه مورد پسند سلطان قرار می‌گیرد. خواجه در مقدمه سیاست‌نامه می‌نویسد: «بنده آنچه در این معنی دانسته بود و دیده و به روزگار تجربت افتاده و از استادان آموخته بود، در این خدمت شرح داد و این خدمت به پنجاه فصل نهاد... و نیز در هر جای و در هر فصلی آنچه لایق بود از اخبار و حکایات از گفته بزرگان آمده تا به وقت خواندن ملال نگیرد و به طبع نزدیکتر باشد.»^{۱۲} نظام‌الملک خواندن این کتاب را برای پادشاهان و سیاستمداران لازم و ضروری می‌داند و در این مورد تأکید دارد که: «هیچ پادشاهی و خداوند فرمانی را از داشتن و دانستن این کتاب چاره نیست، خاصه در این روزگار که هرچه بیشتر خوانند، ایشان را در کارهای دینی و دنیوی بیداری بیشتری افزایش...»^{۱۳} ابتدا این کتاب دارای ۳۹ باب بوده است اما بعداً بنا به ضرورتی، خواجه یازده فصل دیگر را بر آن افزوده است.^{۱۴}

سبک نگارش کتاب: نثر کتاب روان و ساده و دلکش و خالی از تکلف و پیچیدگی است و واژه‌ها و ترکیبات زیبا در آن فراوان است از قبیل:

نان پاره (نیول)

قصه برداشتن (عرض حال)

برکشیدن (مقرب داشتن)

برنشستن (سوار شدن)

فرمان یافتن (مردن)

ارزانی داشتن (پیشکش کردن)

جامگی (مقرری)

کاردار (والی)

میانه‌حال (متوسط)

به طور کلی نثر کتاب سیاست‌نامه ساده، روشن و زیباست. جمله‌ها کوتاه و خوش‌آهنگ و هر موضوعی در

نهایت تمامی و وضوح بیان شده است، نه چیزی زیاد و نه کم.^{۱۵} این کتاب در سلامت انشاء و جزالت عبارت و درستی مطالب و تنوع موضوع، در میان کتب فارسی کم‌نظیر است و همچنانکه در خاتمه آمده است: «در این کتاب هم پند است و هم مثال و هم تفسیر قرآن و هم اخبار حضرت رسول (ص) و قصص انبیاء (ع) و سیرت و حکایات پادشاهان عادل است. از گذشتگان خیر است و از ماندگان سمر است با این همه درازی مختصر است و شایسته پادشاهان دادگر است.»^{۱۶} در کتاب سیاست‌نامه مطالب متنوع تاریخی و اخلاقی و بسیاری از موضوعات دیگر آمده است. اما در خلال مطالب تاریخی اشتباهاتی به چشم می‌خورد. علت اساسی بروز این اشتباهات آن است که خواجه می‌خواسته کتابی تألیف کند عبرت‌انگیز در سیاست و کشورداری، لذا به جنبه تاریخی آن توجه نداشت و خود نیز مورخ نبوده، از این روز چه بسا مطالبی از کتابهای تاریخی دیگر نقل کرده بی‌آنکه به صحت و سقم آنها بیندشد.

دکتر ذبیح‌الله صفا در این مورد می‌نویسد: «در این باب تردیدی نیست که سیاست‌نامه در بسیاری از موارد با اشتباهات تاریخی همراه است اما این نکته را نمی‌توان انکار کرد که بسیاری از اطلاعات مهم تاریخی در آن گرد آمده است و اگرچه مقصد نهایی نویسنده، گردآوری اطلاعات تاریخی در این کتاب نبوده، لکن او به مناسبت، هر جا که لازم بوده حکایتی از حوادث تاریخی و سیاسی ایران در دوره‌های متقدم ذکر کرده است تا درس عبرتی در کار جهانداری باشد.»^{۱۷} سیاست‌نامه شامل عصاره افکار و عقاید و تجربه‌های نظام‌الملک است. نوعی خاطرات سیاسی از وزیر بزرگی است که بیشتر عمر خود را به راهنمایی و آموختن طریق مملکتداری پرداخته است. پنجاه فصل سیاست‌نامه در موضوعات مختلف و متنوع می‌باشد که هر کدام گوشه‌ای از وضع حکومت و سازمان اداری و طبقات اجتماعی و آداب و رسوم آن روزگار را به خوبی روشن می‌کند. این کتاب بعدها مورد تقلید نویسندگان و مورخان قرار گرفته است. چنانکه غزالی در کتاب نصیحة الملوک و مؤلف تاریخ بناکتی و محمد عوفی در کتاب جوامع الحکایات، هر کدام به نحوی از کتاب سیاست‌نامه خواجه متأثر شده‌اند. کتاب جوامع الحکایات و لوامع الروایات محمد عوفی که در قرن هشتم نوشته شده در اغلب داستانها به سیاست‌نامه نظر داشته و حتی در این کتاب چند داستان درباره خواجه نظام‌الملک آمده است. در حقیقت این کتاب از منابعی است که درباره سیاست‌نامه و خواجه نظام‌الملک اطلاعات موثقی بدست می‌دهد.^{۱۸} در اغلب کتاب‌های تاریخی که از سیاست‌نامه نام برده‌اند این کتاب را «سیرالملوک» نامیده‌اند. مانند تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، تاریخ گزیده حمدالله مستوفی و جوامع الحکایات عوفی. عنوان سیاست‌نامه اخیراً به این کتاب اطلاق شده است.^{۱۹} علاوه بر سیاست‌نامه دو مکتوب نیز از خواجه در دست است که تحت عنوان وصایای نظام‌الملک یا دستور الوزراء می‌باشد که این دو مکتوب یکی خطاب به پسرش نظام‌الدین و دیگری خطاب به پسر دیگرش مؤیدالملک می‌باشد و شامل پند و اندرز در مسائل دینی و اخلاقی و روش حکومت بر مردم است.

چنانکه اشاره شد نظام‌الملک کتاب سیاست‌نامه را به پنجاه فصل تقسیم کرده که در بیشتر فصول مؤلف نخست مسئله را به صورت تعریف یا دستور اخلاقی مطرح می‌کند و سپس حکایات بلند و کوتاه و روایات و احادیث و آیه قرآن و سخنانی از گذشتگان را در تأیید سخن خویش می‌آورد. موضوعاتی که در این کتاب بیشتر جلب توجه می‌کند عبارتند

از: مسئله اقطاع، اهمیت کار قضات، محتسب و کارهای او، فرستادن جاسوس، وکیل خاص، ندیمان و شرایط نویسندگی، مشرفان و وظایف آنها، اهمیت کار صاحب‌خبران و منهبان، احوال رسولان، تربیت ندیمان، تربیت غلامان، ترتیب بار عام دادن خاص و عام و غیره.

نظام‌الملک بنیان مملکتداری را بر عدل و دادگستری استوار می‌داند و این نکته را به صورت‌های گوناگون گوشزد می‌کند. چنانکه می‌نویسد: «چاره‌ای نیست پادشاه را از آنکه هر هفته‌ای دو روز به مظالم بنشیند و داد از بیدادگر ستاند و سخن رعیت به گوش خویش بشنود بی‌واسطه...»^{۲۱} پس داستانی از عدالت پادشاهان عجم (ایران باستان) نقل می‌کند و سپس حکایتی از امیر اسماعیل سامانی در باب عدالت و مملکتداری به تفصیل تمام می‌آورد و معتقد است که پادشاه باید بر والیان و حاکمان اشراف کامل داشته باشد و پیوسته از حال آنها باخبر باشد و افراد کاردان و لایق و نیکوکار را برای این کار انتخاب کند: «عمال را که عمل‌دهنده ایشان وصیت باید کرد که با خلق خدای تعالی نیکو روند و از ایشان جز مال حق نستانند و تا ایشان را دست به ارتعاعی نرسد آن مال نخواهند.»^{۲۲} و برای شاهد مثال داستان بهرام گور و وزیر خائن او را به تفصیل تمام ذکر می‌کند. در جایی دیگر می‌نویسد: «در همه وقتی پادشاه را از احوال گماشتگان غافل نباید بود و چون ناراستی و خیانتی از ایشان پدیدار آمد هیچ ابقا نباید کرد و او را معزول کنند و بر اندازه جرم او را مالش دهند تا دیگران عبرت گیرند»^{۲۳}

در زمان سلجوقیان ترتیب اقطاع شکلی دیگر به خود می‌گیرد بدین ترتیب که اقطاع ارتب به فرزندان آنها می‌رسیده است. خواجه در این خصوص می‌نویسد: «مقطعان که اقطاع دارند، باید بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن نیست که مال حق که به ایشان حواله کرده‌اند از ایشان بستانند بر وجهی نیکو... رعایا اگر خواهند که به درگاه آیند و حال خویش را باز نمایند و ایشان را از آن باز ندارند»^{۲۴} سپس داستانی از انوشیروان و زنجیر عدالت نوشیروانی را به عنوان شاهد مثال ذکر می‌کند.

«هر دو سه سالی عمال و مقطعان را بدل باید کرد تا ایشان پای سخت نکنند و حصنی نسازند و دل مشغول ندهند و با رعایا نیکو روند و ولایت آبادان مانند...»^{۲۵}

خواجه نظام‌الملک در باب قاضیان معتقد است که: شغل ایشان حساس و مهم است و برای آنکه درصدد خیانت نباشند باید تأمین باشند و می‌نویسد: «هر یک از ایشان بر اندازه کفاف مشاعره‌ای اطلاق کند تا او را به خیانتی حاجت نیفتد که این کار مهم و نازک است و از بهر آنکه ایشان بر خون‌ها و مال‌های مسلمانان مسلط هستند.»^{۲۶} پس برای تأیید این نوشته داستانی از پادشاهان عجم (ساسانی) و سپس سلطان محمود غزنوی می‌آورد خواجه معتقد به فضیلت‌سالاری است و از دید او کسانی که عهده‌دار شغلی می‌شوند باید لایق و کاردان و دارای فضیلت و تقوا و پرهیزگار باشند. نظام‌الملک پادشاهان را به رعایت دینداری، توصیه می‌کند و معتقد است که پادشاه باید با دینداران و زاهدان و پرهیزکاران پیوسته نشست داشته باشد و پند و اندرز آنان را بپذیرد و متعلقان را از درگاه دور کند. خواجه معتقد است که «پادشاهی و دین، برادران توأمند که هرگاه در مملکت اضطرابی پدید آید در دین نیز خلل آید. و هرگاه در کار دین خلل باشد مملکت شوریده بود و مفسدان قوت می‌گیرند.»^{۲۷}

خواجه نظام‌الملک از قول سفیان ثوری می‌گوید: «بهترین سلطان آن است که با اهل علم نشست و برخاست کند و بدترین علماء آن است که با سلطان نشست و برخاست

در خلال مطالب تاریخی کتاب اشتباهاتی به چشم می‌خورد. علت اساسی بروز این اشتباهات آن است که خواجه می‌خواسته کتابی تألیف کند عبرت‌انگیز در سیاست و کشورداری، لذا به جنبه تاریخی آن توجه نداشته و خود نیز مورخ نبوده، از این رو چه بسا مطالبی از کتاب‌های تاریخی دیگر نقل کرده بی‌آنکه به صحت و سقم آنها بیندیشد

نثر کتاب روان و ساده و دلکش و خالی از تکلف و پیچیدگی است. این کتاب در سلامت انشاء و جزالت عبارت و درشتی مطالب و تنوع موضوع، در میان کتب فارسی کم نظیر است

کنند».^{۲۸} خواجه منهبان را برای حکومت لازم می‌داند تا پادشاه بدین وسیله بر مملکت اشراف داشته باشد. خواجه در این باره می‌نویسد: «از قدیم باز، این ترتیب پادشاهان نگاه داشته‌اند الا آل سلجوق که دل در این معنی نبسته‌اند.»^{۲۹} او معتقد است که همیشه کسانی مانند مشرفان و صاحب بریلان و خبرگزاران حکومت باید تأمین باشد «تا ایشان را به خیانت کردن و رشوت ستدن حاجت نیفتد»^{۳۰} و در رابطه با این موضوع داستانی از دوران محمود غزنوی نقل کرده و از فراست و زیرکی او تمجید می‌کند. خواجه دوران حکومت محمود غزنوی را دوران طلایی می‌داند و به کرات در کتاب خود از شکوه و عظمت سلطنت محمود سخن گفته و سلسله غزنویان را بر سلاجقه ارجحیت نهاده است. نظام‌الملک در خصوص محمود غزنوی، می‌نویسد: «محمود به همه جایها صاحب‌خبران و منهبان بگماشت چنانکه اگر کسی مرغی را از کسی به تاحق بستدی، در غزنین، و یا مشتی به تواجب بر روی کسی زدی، او در ری (شهرری) خیر بودی و تلافی آن بفرمودی کردن». اما چنانکه اشاره شد سلجوقیان دل در این معنی نیستند به خاطر اینکه الب ارسالان با این کار موافقت نداشت.^{۳۱} خواجه در باب جاسوسان می‌گوید: «باید که همیشه به همه اطراف جاسوسان برون بر سیبل بازرگاتان و سیاحان و صوفیان و درویشان از هرچه می‌شنوند خبر بیاورند... چه بسیار وقت بوده که والیان و مقطعان و گماشتگان سر مخالفت و عصیان داشته‌اند بر پادشاه سگالیده که جاسوسان در رسیده‌اند و پادشاه را خبر کرده... پس برای تأیید این موضوع داستانی طولانی از عضدالدوله و عدالت او می‌آورد.^{۳۲}

درباره خصوصیات و ویژگیهای ندیمان و نزدیکان پادشاه معتقد است «ندیم باید گوهری و فاضل و تازه‌روی و پاک مذهب و رازدار و پاکیزه جامه باشد. افسانه سیمرو قصص و نوادر از هزل و جد بسیار یاد دارد و نیکو روایت کند... و باید که موافق پادشاه باشد و هر چه پادشاه گوید، کند، زه و احسن بر زبان دارد و معلمی نکند که این یکی و آن یکی که ایشان (پادشاهان) را دشوار آید و سپس به کراهیت شد.»^{۳۳}

خواجه پادشاه را به مشورت کردن با خردمندان و پیران جهان‌دیده توصیه می‌کند: «واجب است که چون پادشاه اقدام به کاری کند و یا مسئله مهمی پیش بیاید با خیرخواهان

و خردمندان و پیران مشورت کند.»^{۳۴} خواجه تشریفات ظاهر را تا حدودی لازم می‌داند و آن را توصیه می‌کند «هرچه این مملکت به حمدالله تعالی به جایگاهی رسیده که از چنین تکلف‌ها مستثنی است لیکن زینت ملک و زینت پادشاهی نگاه باید داشت.»^{۳۵}

خواجه معتقد است لشکریان باید از اقوام مختلف باشند و بر این سخن چنین استدلال می‌کند: «چون لشکر از یک جنس باشد از آن خطرها خیزد و سختکوش نباشند و تخلیط کنند.»^{۳۶} و در این مورد از سیاست محمود غزنوی استفاده می‌کند: «چون در روز جنگ هر طایفه از جهت نام و ننگ بکوشیدندی و جنگی هر چه سخت‌تر بکردندی، تا کی نگفتندی که فلان جنس و طایفه در جنگ سستی کردند و همه در آن کوشیدندی که از یکدیگر به آیند.»^{۳۷}

خواجه سیاستمداری است دوراندیش و بر این عقیده است که از روزگاران قدیم معلوم بوده که ایالات و استانها برای اینکه تمدد و سرکشی نکنند کسانی را به عنوان گروگان بر درگاه داشته باشند. و در این مورد می‌نویسد: «امیران عرب و کردان و دیلمان و رومیان و آن کسانی که در طاعتداری، نو عهدند باید گفت تا هر کسی از ایشان فرزندی، یا برادری، بر درگاه مقیم دارند.»^{۳۸} خواجه نظام‌الملک در باب مملکت داری، همه زوایا را در نظر گرفته و ادعای او در مورد اینکه همه پادشاهان و اهل سیاست نیازمند کتاب او هستند، واهی و بی‌اساس نیست. آن‌طور که کتاب کلیله و دمنه برای اهل سیاست لازم و ضروری بوده و پادشاهان ساسانی (از انوشیروان به بعد) این کتاب را همیشه مطالعه می‌کردند. کتاب سیاست‌نامه که واضح‌تر و روشن‌تر است ضروری‌تر به نظر می‌رسد.

خواجه معتقد است که دو شغل نباید به یک مرد محول کرد و یا دو نفر را به یک شغل نباید گماشت: «چون نیک نگاه کنیم هر آن کسی که دو شغل دارد همواره دو شغل بر خلل باشد و باز هرگاه که دو مرد را به یک شغل فرمایند آن بدین افکند و این بدان. همیشه کار نکرده ماند مثل زده‌اند در این معنی که خانه به دو کدبانو نارفته بود و ده به دو کدخدای ویران. خواجه از جوامع عصر خود انتقاد می‌کند زیرا امروز مردم هست که به هیچ کفایتی که در او هست ده عمل دارد و اگر شغل دیگر پدیدار آید هم بر خویشتن زند...»^{۳۹} و اندیشه آن نکند که این مرد اهل این شغل است یا نه، کفایتی دارد یا نه، راهی برد یا نه، چندین شغل که در خویشتن پذیرفته است به سر تواند برد یا نه...^{۴۰} و باز مردان کافی و شایسته و جلد و معتمد کارها کرده محروم گذاشته‌اند و در خانه‌ها معطل نشسته‌اند و هیچ‌کس را اندیشه و تمیز آن نمی‌باشد که چرا باید که مجهولی، بی‌کفایتی، بی‌اصلی، بی‌فضلی چندین شغل دارد و معروفی اصیلی و معتمدی یک شغل ندارد و محروم و معطل باشد.»^{۴۱} و نظام‌الملک در جای دیگر درباره همین موضوع می‌نویسد:

«هرگاه که مجهولان و بی‌اصلان و بی‌فضلان را عمل نمایند و معروفان و فاضلان و اصیلان را معطل و ضایع بگذارند. و یا یکی را پنج شغل فرمایند و یکی را عمل نفرمایند دلیل بر نادانی و بی‌کفایتی وزیر باشد.

خواجه نظام‌الملک از فصل چهل و سه کتاب به قول خودش از بدمذهبان سخن می‌گوید و معمولاً با این عناوین «اندر باز نمودن احوال بدمذهبان که دشمن این ملک و اسلام‌اند»^{۴۲} آغاز می‌کند و از فرقه‌ها و گروه‌هایی که مخالف با سیاست خلفای عباسی که عمال آنها سلجوقیان و قبل از آنها غزنویان در ایران بوده‌اند توهین و اهانت روا می‌دارد و نظرش درباره نهضت‌های ایرانی چنین است: «هیچ گروهی

شوم‌تر و نگون‌سازتر و بدفعل‌تر از این قوم نیستند که از پس دیوارهای این مملکت می‌سگالند و فساد دین می‌جویند مترصد فرصت می‌باشند که به قول خواجه «به آواز نهاده‌اند و چشم بر چشم‌زدگی». ^{۳۳} قبل از اینکه نظرات خواجه را درباره نهضت‌هایی که در قرون اولیه هجری و سپس قرون چهار و پنج در ایران به قوع پیوست، مرور بکنیم. ناگزیریم به فکر و اندیشه و جهان‌بینی این مرد که ۳۰ سال وزارت دولت پهناور سلجوقی را برعهده داشته و بقول خودش ممالک زیادی را برای سلجوقیان، با تدبیر و قلم خود، مسخر کرده، بیان نمائیم.

نظام‌الملک مردی بود با تربیتی مذهبی و پای‌بند معتقدات خویش، همه نوشته‌اند که اهل طاعت و عبادت بود و فرزندان را به کار دین سفارش می‌کرد و چنانکه از نوشته‌های سیاست‌نامه استنباط می‌شود خواجه مردی متعصب و تنگ‌مشراب بود که مصلحت مملکت را سرکوب پیروان مذاهب دیگر به خصوص شیعیان و اسماعیلیان و سایر فرقه‌های ایرانی مانند مزدکیان و دیگران می‌دید و درحقیقت زندگی و عمل او تلاشی است ۳۰ ساله در راه تحقق این اندیشه و رسیدن به این هدف.

خواجه به مسائل تاریخی احاطه کامل نداشته و چنانکه اشاره شد اغلاط تاریخی فراوانی در سیاست‌نامه (سیرالملوک) به چشم می‌خورد و این عوامل یعنی آشنا نبودن به رویدادها و مسائل تاریخی و ملل و نحل‌ها باعث شده که خواجه فردی متعصب و خشک‌اندیش گردد و غیر از مذهب و عقیده خود، سایر مذاهب و ادیان را مردود بداند.

نظام‌الملک بهترین و مطیع‌ترین و پاک‌دین‌ترین مردم را ترکان می‌داند و از نظر او دوران محمود غزنوی و طغرل و آلب ارسلان دوران طلایی بوده به طوری که به یاد آن دوران حسرت می‌خورد و می‌نویسد: «در روزگار محمود و مسعود و طغرل و آلب ارسلان هیچ‌گیری و ترسای و رافضی را زهره آن نبود که بر صحرا (آشکار شدن) آمدی و یا پیش ترکی شدی.» ^{۳۴}

و در جای دیگر کتاب از قول آلب ارسلان می‌نویسد: «من یکبار و صد بار با شما گفته‌ام که شما ترکان لشکر خراسان و ماوراءالنهرید و در این دیار بیگانه‌اید و این ولایت به قهر و شمشیر گرفته‌ایم و ما همگان مسلمان پاکیزه‌ایم دیلم و اهل عراق بدمذهب و بداعتقاد و بددین باشند و میان ترک و دیلم دشمن و خلاف امروز نیست بلکه قدیم است و امروز خدای عزوجل ترکان را از بهر این عزیز کرده است و برایشان مسلط گردانیده که ترکان مسلمان پاکیزه‌اند و هوا و بدعت نشناسند.» ^{۳۵}

ترکان از دوران اساطیری همواره ایران را مورد تهاجم خود قرار داده و این حملات آنها در قرون بعدی نیز ادامه داشته است. از دوران ساسانیان به بعد یکی از گرفتاری‌های پادشاهان ساسانی - غیر از جنگ با رومیان - مشکل ترکان بود که به سرزمین‌های متمدن لشکر می‌کشیدند و تمدن‌های عظیم را از بین می‌بردند. متأسفانه نظام‌الملک در کتابش ترکان و جد آنها افراسیاب تورانی را مورد ستایش قرار می‌دهد. ترکانی که مؤلف تاریخ سیستان درباره آنها گفته است: «چون بر منبر به نام ترکان خطبه زدن ابتداء محنت سیستان آن روز بود و سیستان را هنوز هیچ آسیبی نرسیده بود تا این وقت.» ^{۳۶}

آنچه که صاحب تاریخ سیستان هوشمندانه درباره سیستان به دنبال چیرگی ترکان بر این ناحیه سخن گفته می‌توان به تقدیر و ضرورت تاریخی به همه ایران زمین تعمیم داد. چنانکه ترکان بر تمام ایران مسلط بوده‌اند نه فقط

علاوه بر سیاست نامه، دو مکتوب نیز از خواجه در دست است که تحت عنوان وصیای نظام‌الملک یا دستورالوزراء می‌باشند که این دو مکتوب یکی خطاب به پسرش نظام‌الدین و دیگری خطاب به پسر دیگرش، مویدالملک می‌باشد و شامل پند و اندرز در مسایل دینی و اخلاقی و روش حکومت بر مردم است

مؤلف در هر فصل نخست مسئله را به صورت تعریف یا دستور اخلاقی مطرح می‌کند و سپس حکایات بلند و کوتاه و روایات و احادیث و آیه قرآن و سخنانی از گذشتگان را در تأیید سخن خویش می‌آورد

نظام‌الملک آغاز و فرجام جنبش مزدکیان، یعنی از ابتدای قدرت گرفتن مزدکیان در زمان قباد تا سقوط آن به وسیله خسروانوشیروان به تفصیل تمام سخن گفته و از تهمت و افترا نسبت به این فرقه چیزی فروگذار نکرده است. گرچه خواجه کینه شدیدی نسبت به این نهضت‌ها دارد اما در لابلای مطالب غرض‌آلود کتاب سیاست‌نامه حقایق عنوان شده است که برای اهل تاریخ خالی از فایده نیست.

سپس خواجه به سنباد پرداخته که بعد از قتل ابومسلم به دست منصور، دومین خلیفه عباسی، به خونخواهی ابومسلم برخاست. او یکی از سرداران ابومسلم بود. صاحب سیاست‌نامه در مورد این قیام می‌نویسد: «چون حال او قوی گشت طلب خون ابومسلم کرد و گفت ابومسلم نکشته‌اند و چون قصد کرد منصور به کشتن او، او نام مهین خدای عزوجل را بخواند کیوتری گشت سپید از میان هر دو دست بپرید و اکنون در حصار است از مس کرده و با مهدی و مزدک نشسته‌اند و اینک هر سه بیرون آیند مقدم ابومسلم خواهد بود و مزدک وزیر اوست و کس و نامه ابومسلم به من آمد.» ^{۳۷}

درباره قیام سنباد، نظام‌الملک همچنین مسایل مهمی را مطرح می‌کند که دقیق شدن در این نوشته‌ها خالی از اهمیت نیست:

«چون رافضیان نام مهدی را شنیده و مزدکیان نام مزدک، از رافضیان و خرمدینان خلقی بسیار بر او گرد آمدند پس کار او بزرگ شد و بجایی رسید که هرگاه با گبران خلوت کردی گفتی دولت عرب بشد که من در کتابی یافته‌ام از کتب ساسانیان، و من بازنگردم تا کعبه ویران نکنم که او را بدل آفتاب برپا کرده‌اند ما همچنان قبله خویش را آفتاب کنیم چنان که در قدیم بوده است.» ^{۳۸}

سپس اضافه می‌کند: «با خرم دینان گفتی که مردکی شاعری شده و شما را می‌فرماید که با شاعیان دست یکی کنید و با گبران (زرتشتیان) چنان گفتی و با شاعیان و خرمدینان چنین تا هر سه گروه را راست می‌داستی.» ^{۳۹}

هدف اغلب قیام‌های ایرانی در قرون نخستین هجری از میان برداشتن حاکمیت عرب و احیاء دوران باستان بوده چنان که در قرن سوم هجری بابک و مازیار و افشین حتی ابومسلم در قرن دوم، همین اندیشه را دنبال می‌کردند و بنا به گفته ابن ندیم در الفهرست ابن‌الندیم علت به قتل رسیدنش همین بوده است. ^{۴۰} علاوه بر این از مکتباتی که مازیار و بابک و افشین با هم داشتند مشخص می‌شود که همه یک هدف را دنبال می‌کردند.

چنان که مرداویج اندکی بعد همین اندیشه را در سر می‌پروراند و به عمالش در عراق دستور می‌دهد که ایوان ملان را آماده و بازسازی کنند تا شکوه ساسانیان را از نو زنده کند. این قیام‌ها بعد از تشکیل سلسله‌های ایرانی در قرن سوم به بعد شکل‌های دیگری به خود می‌گیرد اما از قرن چهارم و پنجم با آمدن ترکان به ایران آن روح حماسی به تدریج حالت انحطاط به خود می‌گیرد. به طوری که در قرن پنجم به شکل باطنیان و اسماعیلیه جلوه‌گر می‌شود.

نظام‌الملک از فصل بعدی درباره باطنیان و قرمطیان داد سخن می‌دهد و این فصل را با این عنوان آغاز می‌کند: «بیرون آمدن باطنیان و قرمطیان و نهادن مذهب بدعتیهم الله.» ^{۴۱} سپس تاریخچه اسماعیلیان را بازگو می‌کند که اغلب با اشتباهات تاریخی همراه است. چنانکه امام جعفر صادق (ع) را با هارون الرشید یکی دانسته است. ^{۴۲} سپس به چگونگی پیشرفت مذهب اسماعیلیه و تبلیغ داعیان آنها در نقاط مختلف ماوراءالنهر و طبرستان و ری و عراق و خراسان

در سیستان درواقع این محنتی که به سیستان رسید به سایر نقاط ایران هم گسترش یافت. ^{۴۳} خواجه فصل‌های آخر کتابش را علیه نهضت‌هایی که در لفافه‌های مختلف علیه بیبادگران و سلطه اقوام مهاجم به‌پا خاسته‌اند اختصاص داده و تنفر و انزجار خود را نسبت به این قیام‌ها ابراز می‌دارد: «کسانی هستند که امروز در این دولت قربتی دارند و سر از گریبان شیعیت بیرون کرده‌اند از این قوم‌اند و در ستر کار ایشان می‌رساند و قوت می‌دهند و دعوت می‌کنند و خداوند عالم (ملکشاه سلجوقی) را بر آن می‌دارند که خانه خلفای بنی عباسی را برانازند.» ^{۴۴} از نوشته خواجه چنین استنباط می‌شود که احتمالاً ایرانیان (به خصوص اسماعیلیان) که دشمن سلطه اعراب و بنی عباس هستند سلجوقیان و ملک‌شاه را تحریک می‌کنند که خاندان عباسی را برانازد. چنانکه قبلاً محمود غزنوی هم گاهگاهی در این اندیشه بوده است و در دیوان فرخی سیستانی و تاریخ بیهقی اشاراتی به این موضوع وجود دارد چنانکه فرخی شاعر درباره این موضوع خطاب به محمود غزنوی می‌گوید:

ملک ری از قرمطیان بستدی

میل تو اکنون به منا و صفاست

خواجه در فصل ۴۴ کتاب سیاست‌نامه درباره جنبش مزدکیان بحثی مفصل با نثری روان ارائه می‌دهد و در این باره مطالبی عنوان کرده که در هیچ منبع دیگری نیامده است و به غیر از شاهنامه فردوسی، تنها منبعی است که به طور مفصل به این جنبش پرداخته است. برخی از پژوهشگران معتقدند که خواجه به کتاب مزدک که دیستان نام داشته دسترسی داشته است. خواجه طبق معمول روش خود نسبت به این جنبش سخت اظهار تنفر کرده و با اکراه از آن یاد می‌کند و بر سرکوب‌کننده این جنبش که انوشیروان بوده درود می‌فرستد. ابتدای سخنش درباره مزدک چنین است: «اولین کسی که در جهان مذهب معطله آورد...» ^{۴۵}

گرچه این جنبش قبل از اسلام و قرن‌ها قبل از زمان خواجه می‌باشد اما به نظر می‌رسد افرادی مانند نظام‌الملک از تحول و دگرگونی و حرکت جامعه هراسان می‌باشند.

می‌پردازد. آن گاه درباره شورش محمد برقی (صاحب‌الزنج) که به قول خواجه مدت ۱۴ سال و اندی در خوزستان به طول انجامید سخن می‌گوید و از نظر خواجه مذهب صاحب‌الزنج مانند مذهب مزدک و بابک و خرمدینان، قرمطی بوده در همه معانی.^{۵۴}

خواجه پس از بحث مشبعی درباره قرامطه بحرین، از ابوسعید و پسرش ابوطاهر گناوه‌ای (از بنیانگذاران این فرقه) از این فرقه با کینه زیاد یاد می‌کند که سخن راندن از آن در حوصله این مقاله نیست.

سرانجام خواجه درباره ابوطاهر می‌نویسد: «اگر یاد کنیم که این سگ در اسلام چه فسادها و فتنه‌ها کرده این کتاب حمل آن نکند.»^{۵۵}

سپس خواجه به قیام‌المقنع در ماوراءالنهر می‌پردازد و از این قیام‌ها به نام فتنه یاد کرده است و در این فصل، نظام‌الملک ابوسعید (از قرامطه بحرین) و مقنع را در یک زمان و معاصر دانسته در صورتی که از نظر تاریخی درست نیست. مقنع در سال ۱۶۳ هجری در زمان حکومت مهدی عباسی کشته شده و ابوسعید در قرن چهارم می‌زیسته است حتی خواجه نوشته که «ابوسعید و مقنع با همدیگر مکاتبه داشته‌اند.»^{۵۶} در فصل ۴۷ کتاب سیاست نامه خواجه به قیام خرمدینان از ابتدا تا گسترده شدن آن به وسیله بابک یعنی در زمان مأمون و معتصم و جنگ‌های بابک با خلفای عباسی و تلاش بی حد و حصر خرمدینان در برابر اقدام مهاجم و سرسپردگان داخلی مانند طاهریان می‌پردازد و از مفاد نوشته‌های خواجه پیداست که چقدر بابک و خرمدینان مجاهدت و تلاش کرده‌اند و در آخر، راه به جایی نبرده‌اند. به خاطر کینه شدیدی که نظام‌الملک به جنبش بابک داشته این قیام را قدری مفصل‌تر نوشته اگرچه در این نوشته‌ها بسیار قصد تحقیر بابک و بابکیان داشته است.

چنانکه درباره کشته شدن بابک می‌نویسد: «معتصم گفت ای سگ چرا در جهان فتنه انگیزی، چرا چندین هزار مسلمان بکشتی» هیچ جواب نداد تا هر چهار دست و پايش ببريند. داستان کشتن بابک نیز خواندنی است: «چون یک دست ببريند دست ديگر در خون زند و در روی ماليد، همه روی از خون سرخ کرد. معتصم گفت: ای سگ باز این چه علم است؟ گفت: در این حکمتی است... شما دو دست من بخواهید بریدن و گونه من از خون سرخ باشد و چون خون از تن من برود، روی زرد شود... من روی خویش به خون سرخ کردم تا چون خون از تنم بیرون شود، نگویید که از بیم و ترس زرد شد.»^{۵۷}

اهمیت پیروزی بر بابک از این نوشته نظام‌الملک مشخص می‌شود: «معتصم را سه فتح برآمد که هر سه قوت اسلام بود. یکی فتح روم، دوم بابک، سوم مازیار گیر به طبرستان، که اگر از این سه فتح یکی برنیامدی اسلام شده بود.»^{۵۸}

اما قیام بابک که بیست و اندی سال طول کشید اهمیتش بیشتر بود زیرا که تمام سرداران عرب در این جنگ کشته شدند و آخر این قیام به دست ایرانیان که هم‌پیمان بابک بودند فرو نشست.

خواجه درباره اصول مذهب خرمدینان می‌نویسد: «اما قاعده مذهب خرمیه آن است که رنج از تنهای خویش برداشته‌اند، آنچه از کارهای دین مسلمانی است چون قیام کردن و نماز گزاردن و گرفتن روزه اجتناب کردن.»^{۵۹} و در پایان این فصل نظام‌الملک از تمام این قیام‌ها علیه عباسیان چنین نتیجه می‌گیرد:

«باطنیان به هر وقتی که خروج کرده‌اند نامی و لقبی

آشنا نبودن خواجه به رویدادها و مسایل تاریخی و ملل و نحل‌ها باعث شده که خواجه فردی متعصب و خشک‌اندیش گردد و غیر از مذهب و عقیده خود سایر مذاهب و ادیان را مردود بداند

خواجه نظام‌الملک در فصل ۴۴ کتاب سیاست‌نامه درباره جنبش مزدکیان بحثی مفصل با تثری روان ارائه می‌دهد و در این باره مطالبی عنوان کرده که در هیچ منبع دیگری نیامده و به غیر از شاهنامه فردوسی، تنها منبعی است که به طور مفصل به این جنبش پرداخته است

بوده است به هر شهری و ولایتی بدین جهت ایشان را به نامی دیگر خواندند ولیکن به معنی همه یکی‌اند. به حلب و مصر «اسماعیلی» خواندند به قم و کاشان و طبرستان و سبزوار «سبعی» خواندند و به بغداد و غزنین و ماوراءالنهر «قرمطی» و به بصره «راوندی» و «برقی» و به ری «خلفی» و به گرگان «محرمه» و به شام «مبیه» و به مغرب «سعیدی» و به لحساء و بحرین «جنابی» و به اصفهان «باطنی» و ایشان خویشان را تعلیمی خواندند و مانند این، و مقصود ایشان همه آن باشد تا چگونه مسلمانی را برانند و خلق را گمراه کنند و در ضلالت اندازند.»^{۶۰}

پی‌نوشت‌ها:

۱- نخجوانی، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی: تجارب‌السلف تواریخ خلفا و وزرای ایشان، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، کتابخانه طهوری، تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۷، ص ۲۲۶.

۲- راوندی، محمدبن علی بن سلیمان: راحه‌السنور و آیه‌السنور در تاریخ آل سلجوق، به سعی و تصحیح محمد اقبال، حواشی و فهارس و تصحیحات لازم مجتبی مینوی، امیر کبیر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۴ هـ. ش، ص ۱۱۸.

۳- نخجوانی، پیشین، ص ۲۶۶.

۴- راوندی، پیشین، ص ۱۲۸؛ نخجوانی، پیشین، ص ۲۶۷. ش نخجوانی، پیشین، ص ۲۸۰؛ راوندی، پیشین، ص ۱۳۴، ابن اثیر: الکامل، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، علمی، ج ۱۷، ص ۱۸۳.

۵- سمرقندی، امیر دولتشاه، تذکره‌الشعراء، به همت محمدرضائی، پدیده «خاور»، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۴۹.

۶- براون، ادوارد گرانویل: تاریخ ادبی ایران، تهران، امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۵۸، ترجمه علی پاشا زاده صالح، ج ۲، ص ۳۶۶.

۷- ابن اثیر، پیشین، ج ۱۷، ص ۱۸۷.

۸- طوسی، خواجه نظام‌الملک سیاست‌نامه (سیرالملوک)، به کوشش دکتر جعفر شعار، کتاب‌های جیبی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۸، ص ۱۷.

۹- نخجوانی، پیشین، ص ۲۶۸.

۱۰- براون، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۱.

۱۲. طوسی، خواجه نظام‌الملک سیاست‌نامه (سیرالملوک)، پیشین، ص ۱.
۱۳. همان، ص ۲.
۱۴. همان، ص ۳.
۱۵. همان، ص ۳.
۱۶. همان، مقدمه دکتر جعفر شعار، ص ۱۷.
۱۷. همان، ص ۳.
۱۸. صفا، ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات در ایران، تهران، امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۵۶، ترجمه ج ۲، ص ۹۰۶.
۱۹. عوفی، سدیدالدین محمد، گزیده جوامع‌الحکایات و لوامع الروایات، به کوشش دکتر جعفر شعار، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۱۲۷.
۲۰. طوسی، خواجه نظام‌الملک سیاست‌نامه، پیشین، مقدمه، ص ۳.
۲۱. همان، ص ۱۲.
۲۲. همان، ص ۲۴.
۲۳. همان، ص ۳۴.
۲۴. همان، ص ۳۶.
۲۵. همان، ص ۴۷.
۲۶. همان، ص ۴۸.
۲۷. همان، ص ۷۰.
۲۸. همان، ص ۷۰.
۲۹. همان، ص ۸۲.
۳۰. همان، ص ۷۳.
۳۱. همان، ص ۸۳.
۳۲. همان، ص ۸۸.
۳۳. همان، ص ۱۰۷.
۳۴. همان، ص ۱۱۰.
۳۵. همان، ص ۱۱۵.
۳۶. همان، ص ۱۲۲.
۳۷. همان، ص ۲.
۳۸. همان، ص ۱۲۴.
۳۹. همان، ص ۱۹۳.
۴۰. همان، ص ۱۹۳.
۴۱. همان، ص ۱۹۳.
۴۲. همان، ص ۲۷۷.
۴۳. همان، ص ۲۷۷.
۴۴. همان، ص ۱۹۵.
۴۵. همان، ص ۱۹۵.
۴۶. تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تهران، کلاله خاور، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۳۰۴. به نقل از کتاب: طباطبائی، سیدجواد: خواجه نظام‌الملک، طرح نو، تهران، چاپ اول، ۱۳۵۷، ص ۱۸۵.
۴۷. طباطبائی، پیشین، ص ۱۸۵.
۴۸. طوسی، سیاست‌نامه (سیرالملوک)، پیشین، ص ۲۲۷.
۴۹. همان، ص ۲۳۰.
۵۰. همان، ص ۲۵۰.
۵۱. همان، ص ۲۵۰.
۵۲. همان، ص ۲۵۰.
۵۳. ابن ندیم، محمدبن اسحاق، کتاب الفهرست، ترجمه محمدرضا تجلده، امیر کبیر، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۶، ص ۳۵۲.
۵۴. طوسی، سیاست‌نامه، پیشین، ص ۲۵۲.
۵۵. همان، ص ۲۵۲.
۵۶. همان، ص ۲۷۴.
۵۷. همان، ص ۲۷۷.
۵۸. همان، ص ۲۷۷.
۵۹. همان، ص ۲۸۴.
۶۰. همان، ص ۲۸۴.
۶۱. همان، ص ۲۸۵.
۶۲. همان، ص ۲۷۸.